



بررسی سایه های جمهوری کردستان
محمدرضا اسکندری



مقدمه

در ۲۲ ژانویه ۱۹۴۶ (سه شنبه، ۲ بهمن ۱۳۲۴) در شهر مهاباد قاضی محمد و یارانش اعلام جمهوری کردستان نمودند. جمهوری کردستان تنها ۱۱ ماه دوام آورد. علت آن انعقاد قراردادی از جانب دولت وقت ایران با اتحاد جماهیر شوروی و حمله ارتش ایران به کردستان بود. ارتش نهایتاً در ۱۶ آذر ۱۳۲۵ جمهوری کردستان را سرنگون کرد و نخستین رهبر حزب دموکرات و رئیس جمهور وقت یعنی قاضی محمد را به همراه بسیاری دیگر از یاران وی در میدان مرکزی شهر مهاباد به دار آویخت. اعدام‌های دیگری در سقز و سایر شهرها نیز صورت گرفت. سایر اعضای حزب نیز یا زندانی شدند و یا موفق شدند به خارج و بویژه به مناطق کردنشین شمال عراق کوچ نمایند.

من در زمانی که رادیو کردی ژیار را در رادیو زمانه راه اندازی نموده بودم در رابطه با رخدادهای سیاسی مردم کرد و کردستان سلسله گفتگوی های با اساتید دانشگاهها، محققین، نویسندگان و مسئولین سیاسی احزاب داشتم که اولین و مهم ترین این حرکت های سیاسی جمهوری کردستان بود که با نام "بررسی سایه های جمهوری مهاباد" به آن پرداختم. پس از انتشار سه مصاحبه مسئول وقت رادیو زمانه پس از تماس با من گفت به خاطر اینکه از این مصاحبه ها بوی تجزیه طلبی می آید از انتشار بقیه مصاحبه های "بررسی سایه های جمهوری مهاباد" در سایت زمانه معذور هستند. من سه مصاحبه دیگر را در سایت اخبار روز انتشار دادم. حال تصمیم گرفته ام که آنرا بصورت کامل به نام بررسی سایه های جمهوری کردستان به مناسبت 67 سالروز جمهوری کردستان منتشر کنم..

محمدرضا اسکندری

2 بهمن 1391

کابینه‌ی حکومتی کردستان 1-22-1946



| | |
|--------------------------|----------------------------|
| سەرۆك وەزیران : | حاجی بابە شیخ |
| وەزیری جەنگ : | سەیفی قازی |
| وەزیری کیشور : | محەمەد ئەمین موعینی |
| وەزیری ئیقتیساد : | ئەحمەدی ئیلاهی |
| وەزیری پۆست و تەلەگراف : | کەریمی ئەحمەدیان |
| وەزیری فەرھەنگ : | مەنافی کەریمی |
| وەزیری تەبلیغات : | صدیقی جەیدەری |
| وەزیری کار : | خەلیلی خوسرەوی |
| وەزیری تیجارەت : | حاجی مستەفای داودی |
| وەزیری کیشاوەرژ : | مەحمودی وەلی زاده |
| وەزیری ریگاویان : | ئیسماعیلی ئیلخانی زاده |
| وەزیری بیهەداری : | سەید محەمەدی ئەیوبیان |
| وەزیری موشاویر : | عەبدولرەحمانی ئیلخانی زاده |

بررسی سایه های جمهوری مهاباد

قسمت اول: گفتگویی با پرفسور نادر انتصار



راديو ژيار در نظر دارد که در رابطه با رخدادهاي سياسي مردم کرد و کردستان ساسله گفت و گوهایی با اساتيد دانشگاه‌ها، محققين، نويسندگان و مسولين سياسي احزاب داشته باشد. اولين و مهم‌ترين اين حرکتهای سياسي، جمهوری مهاباد است که با نام «بررسی سایه های جمهوری مهاباد» به آن خواهيم پرداخت. در اولين قسمت اين برنامه با نادر انتصار، استاد دانشگاه و رييس بخش روابط بين‌المللی در کالج اسپرينک در ايالت آلاباما در امريکا گفت و گو کرديم. انتصار، یکی از برجسته‌ترين استادان و محققان تاريخ معاصر است. کتاب وی تحت عنوان ناسيوناليسم نژادی کرد در سال ۱۳۸۴ با ترجمه‌ی عرفان قانع‌فرد، در کردستان ايران و عراق منتشر شده است.

جمهوری مهاباد حاصل تجربه ذهنی چه کسانی بود و آیا از طرف کشورهای غربی حمایت می شد؟

جمهوری مهاباد مجموعه تلاش های روشنفکران کرد بود که به نوعی قابل توجه منافع کردها تامین شود و یا عناصر کردی مورد نظر در یک حکومت کردی قرار بگیرد و هرچند که این تلاش و حرکت موفق نبود تا در سیستم قدیمی و سنتی " شیخ - اقا - سيد " نوعی جانشینی صورت بگیرد و به نوعی سیستمی مدرن تر پدید آید .

هر چند در کتاب خود به این موضوع اشاره کرده اید؛ اما آیا رهبران جمهوری مهاباد واقعا دیدگاه تجزیه طلبی داشتند ؟

در بین مجموعه نظرها ، کسانی که بر این عقیده باشند که رهبری جمهوری مهاباد قصد جدایی از ایران را داشته است در حداقل ممکن هستند اما تمایل اصلی رهبری مهاباد به ایجاد نوعی خودگردانی با حفظ حقوق کردی در چهارچوب ایران بوده است .

حضور مصطفی بارزانی و نیروهایش در ایران ، چه نقشی در ساختار جمهوری مهاباد داشتند؟

در ان زمان که حکومت کردستان استقرار نیافته و اعلام نشده بود ملا مصطفی بارزانی و نیروهایش از سوی عراق و نیروی هوایی انگلیس مورد حمله قرار گرفته بودند و البته نمی توان نقش ملا را در ساختار و پیکره تاسیس جمهوری مهاباد نادیده گرفت . هرچند وقتی که جمهوری کردستان آغاز به کار کرد نیروهای ملا به جمهوری مهاباد گرویدند و ستون اصلی نیروی نظامی مهاباد را تشکیل دادند .

جمهوری مهاباد توسط کدام دولت در ایران سرکوب شد و چه دولتهای خارجی هم در این زمینه همگام و همراه دولت وقت ایران بودند؟

البته که سلسله پهلوی با استفاده از قدرت سیاسی و نظامی خود بر اوضاع مسلط شد و جمهوری کردستان - پس از 11 ماه - از بین رفت و نیروهای غربی هم چندان تمایلی به حضور روسها در ایران به بهانه وجود جمهوری مهاباد نداشتند و البته آنها هم به صورت فعال نقشی در حمایت از شاه برای سرکوب کردها نداشتند. بلکه آنها از عدم حضور روسیه در کردستان خرسند به نظر می رسیدند اما علیه سرکوبی کردها اقدامی نکردند. هر چند باید بگویم که از وقتی که بخش عمده ای از کردستان ایران - خارج از مهاباد - تحت نفوذ و سلطه انگلیسی ها بود که با حکومت مرکزی ایران همکاری نزدیکی داشتند تا قدرت خود را مجدداً در منطقه بازسازی کند.

ملی گرایان آن زمان از جمله دکتر مصدق و سایرین در رابطه جمهوری مهاباد و سرکوب آن توسط رژیم پهلوی چه موضعی داشتند؟

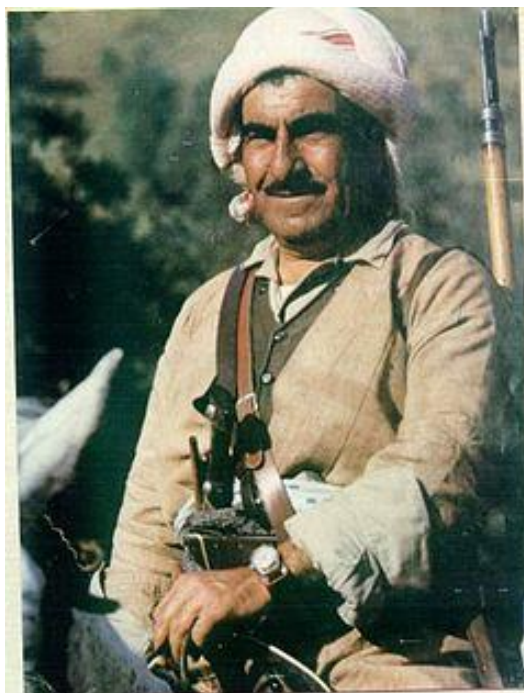
در کل ملی گرایان ایران موضع گیری مشخص و معینی در رابطه با مهاباد نداشتند. از جمله دکتر مصدق که بیشتر به حضور و انگیزه روسیه و حرکت کردستان هم مشکوک بودند.

چرا قاضی محمد و یارانش وقتی که شکست را حتمی می دانستند با وجود خطر اعدام باز هم در مهاباد ماندند؟

رهبری مهاباد در طی دوران کوتاه خود، هیچ برنامه مشخصی برای آینده خود نداشت حتی هنگامی که با نیروی نظامی شاه هم روبرو شد همین وضعیت ادامه داشت زیرا آنها بر این باور بودند که می توانند از راهی مسالمت آمیز با حکومت مرکزی ایران تعامل داشته باشند.

چرا کردهای اهل تشیع؛ در جریان قاضی محمد حضور و تاثیر زیادی ندارد؟

منطقه ای که تحت کنترل جمهوری مهاباد بود بخش کوچکی از کردستان ایران را تشکیل می داد و به عنوان مثال نواحی کردستان مرکزی، شهرهایی مانند سقز و سنندج و کرمانشاه و پاوه را شامل نمی شد که در آن شهرها ساکنین شیعه مذهب زیادی زندگی می کنند و به این سبب به جمهوری مهاباد نپیوستند (و در آن ایام آصف فرماندار کردستان بود). علاوه بر این، ساختار سنتی و قبیله ای جامعه کردها هم در دهه 1940 طبعاً دیگر هویت ها را تحت نفوذ قرار می داد.



بررسی سایه های جمهوری مهاباد قسمت دوم

مصاحبه با آقای دکتر احسان مرادی

رادیو ژپار در نظر دارد که در رابطه با رخدادهای سیاسی مردم کرد و کردستان سلسله گفتگوی های با اساتید دانشگاهها، محققین، نویسندگان و مسئولین سیاسی احزاب داشته باشد. اولین و مهم ترین این حرکت های سیاسی جمهوری مهاباد است که با نام "بررسی سایه های جمهوری مهاباد" به آن خواهیم پرداخت

در بخش دوم بررسی سایه های جمهوری مهاباد به کشور فرانسه رفته ایم تا با آقای دکتر احسان مرادی، اهل سنندج متولد 1304 ، استاد بازنشسته تاریخ اسلامی ، مقیم پاریس گفتگوی انجام دهیم. حال توجه شما به این گفتگوی جلب می کنیم.

جمهوری مهاباد حاصل تجربه ذهنی چه کسانی بود و آیا از طرف کشورهای غربی حمایت می شد؟

در ان ایام در کردستان عراق حزب هیوا فعال بود و در کردستان ایران هم کومله ی ژک که که البته هر دو رقیب هم بودند و کسی دیگری را قبول نداشت و نمی خواستند که یکی پیرو دیگری باشد ؛ قاضی محمد هم در تهران درس خوانده بود و بین مردم جایگاه و ابرویی داشت اما فریب سیاست روسیه را خورد که می تواند در ان وضعیت نابسامان کردستان را از نفوذ پیشه وری و از نفوذ المان و انگلستان رها کند و اتفاقا به درستی و نیکی هم شهر را اداره کرد

آیا رهبران جمهوری مهاباد واقعا دیدگاه تجزیه طلبی داشتند ؟

وی اصلا و ابدا اهل تجزیه طلبی نبوده و تفکر ضد ایرانی نداشته است و این شایعه ای است که حزب توده ایران درست کرد و بعدها پهلوی و جمهوری اسلامی هم این فرمایش را می کنند

حضور مصطفی بارزانی و نیروهایش در ایران ، چه نقشی در ساختار جمهوری مهاباد داشتند؟

بارزانی دوست نداشت در صحنه سیاسی کردستان رقیبی داشته باشد تنها کس در برابر او در ان ایام شیخ محمود بود که انگلیسی ها ساکت کرده بودند و نمی شد قاضی محمد با سواد و آگاه که در کرسی رهبری کردستان نشسته است را ببیند و از طرفی هم انگلیسی ها از عمد و با برنامه قبلی ؛ عرصه را به او در کردستان عراق ، تنگ کردند تا به مهاباد برود و انگاه شاه و به ویژه جناح افراطی را تحریک کنند که روس ها به کمک کردها قصد جدایی از ایران دارند . اما قاضی محمد کاملا شخصی ایران پرست بود و فقط فریب سیاست نفتی روسیه را خورد و تصور کرد که می تواند با فشار به حکومت ایران ؛ حکومت خودگردان تحت فرمان حکومت مرکزی ایران درست کند

بارزانی – مشهور به ملا - جز اختلال و بی نظمی در امور کردستان ایران و تحریک حکومت مرکزی ایران و جناح رزم ارا به دستگیری قاضی محمد کار دیگری نکرد . و همه سلاح های قاضی را با خود برد و به آغوش روسیه رفت

جمهوری مهاباد توسط کدام دولت در ایران سرکوب شد و چه دولتهای خارجی هم در این زمینه همگام و همراه دولت وقت ایران بودند؟

تنها ، توسط رزم آرا و به تحریک انگلیسی ها اعدام شد و گرنه قوام و شاه هم خواهان اعدام قاضی محمد نبودند و شاه بعدها از خانواده او دلجویی کرد و حتی اکثر فرزندان قاضی محمد به ساواک پیوستند و البته بین مردم جایگاهی نیافتند

ملی گرایان آن زمان از جمله دکتر مصدق و سایرین در رابطه جمهوری مهاباد و سرکوب آن توسط رژیم پهلوی چه موضعی داشتند؟

مصدق هیچگاه برای کردها دوست و مدافع نبوده است دکتر سنجابی هم با بازرگان دعوی قدرت داشت و بازرگان هم کمترین اطلاعی از کردها نداشت . مصدق در انتخابات دوره 17 از جعل حسن امامی به جای صارم الدین صادق وزیر کمترین حرفی نزد همان کسی که هم بند دکتر حسین فاطمی بود و این هم یکی دیگر از نقاط ضعف مصدق بود

چرا قاضی محمد و یارانش وقتی که شکست را حتمی می دانستند با وجود خطر اعدام باز هم در مهاباد ماندند ؟

نمی دانست در تهران ، بارزانی چه آشی برایش پخته است . دیدیم که با آغوش باز قاضی محمد خودش به استقبال نیروی نظامی ایران رفت و انها را به مهاباد آورد . وطن دوست بود و ایران طلب و نمی خواست خون از دماغ کسی

پایین بیاید اما بارزانی فضا را نارام کرده بود و بنا به نصیحت رزم ارا همه سلاح های بارزانی را برداشت و رفت و قاضی محمد را مجرم می دانست و از مرگش هم ناراحت نشد . اما قاضی محمد ، مثل پیشه وری انسانی نبود که به چهارچوب ایران خیانت کند . مرد باشرافی بود که باید جز قهرمان های ملی ایران از او یاد شود اما ما متأسفانه دروغ ! بزرگ چپ ها و تندروها را درباره او باور کرده ایم

چرا کردهای اهل تشیع ؛ در جریان قاضی محمد حضور و تاثیر زیادی ندارد ؟
قاضی صدها دوست تشیع داشت و برایش مذهب هیچ ارزشی نداشت انسانی ازاده بود و شیعیان بیشتر با آصف و اردلان . ها ترکیب می شدند تا قاضی محمد



بررسی سایه های جمهوری مهاباد قسمت سوم
گفتگو با دکتر محمد علی مهر آسا



در این قسمت از بررسی سایه های جمهوری مهاباد محمدرضا اسکندری با آقای دکتر محمد علی مهر آسا متولد سنندج در کردستان ایران، دارای دکترای داروسازی از دانشگاه تهران و عضو جبهه ملی ایران، فرماندار شهر مریوان در سال ۵۸، استاندار کردستان در سال ۵۹ و هم اکنون حدود ۲۳ سال ساکن ایالات متحده امریکا گفتگو کرده است ...

در این قسمت از بررسی سایه های جمهوری مهاباد به امریکا می رویم و با آقای دکتر محمد علی مهر آسا متولد سنندج در کردستان ایران، دارای دکترای داروسازی از دانشگاه تهران و عضو جبهه ملی ایران، فرماندار شهر مریوان در سال ۵۸، استاندار کردستان در سال ۵۹ و هم اکنون حدود ۲۳ سال ساکن ایالات متحده امریکا مصاحبه ای داشته باشیم، توجه شما را به این مصاحبه جالب می کنم.

آقای مهر آسا در شروع صحبت می گوید، در مورد درخواست شما در باره ی جمهوری مهاباد، باید گفت اگر بخواهیم حوادث تاریخی را با تعصب قومی و آئینی مخلوط کنیم و با دید احساسی بررسی کنیم، یعنی پیشوا بسازیم و قدیس به وجود آوریم، بیراهه خواهیم رفت؛ و نه تنها به خواننده مطلب درست ارائه نکرده ایم، بلکه او را گمراه و پرت خواهیم کرد.

آقای مهر آسا، جمهوری مهاباد حاصل تجربه ذهنی چه کسانی بود و آیا از طرف کشورهای غربی حمایت می شد؟

باید بگویم آن جمهوری که طول عمرش به یازده ماه نرسید، حاصل هیچ تجربه ای نبود، بلکه اقدامی حساب نشده بود که علتش را باید در قرنها ستم و زور حاکمان ایران بر قوم کرد- از صفویه تا رضاشاه- و غلیان احساسات قومی و تعصب آئینی بر آورد کرد. جمعی مرکب از ناسیونالیستهای کرد همان دیار، اعضای کرد حزب توده و عشایر ناحیه، باهم پیوند بسته بودند و از اوضاع نابه سامان جنگ جهانی و حمله ی متفقین به ایران و اشغال کشور استفاده کرده تا آن واقعه را به وجود آورند. البته در این میان حزب توده و اعضای جدائی آن ناحیه و تبدیلیش به یکی از اقمار شوروی را در سر می پروریدند. در حالی که ناسیونالیتهای کرد احساسات کردی داشتند؛ و سران عشایر نیز به طمع وارد گود شده بودند.

اتفاقاً یکی از علتهای شکست جمهوری مهاباد را هم باید در بی تجربگی و ناپختگی ی اقدام کنندگان جستجو کرد. بنیانگذاران آن جمهوری فاقد هر گونه تجربه و آگاهی از زمامداری و حتا سیاست بودند؛ و بر روی پشتیبانی حزب کمونیست شوروی و قول و قرارهای دروغین دولت قوام السلطنه به کاری پرداختند که جز پانهادن در گودال مارها نامی دیگر نداشت. زیرا:

۱- بیست سال خفقان حکومت رضاشاهی و فقدان هرگونه آزادی و به تبع آن عدم دسترسی به منابع کسب اخبار لازم، و بی اطلاعی از وضع جهان به دلیل نبود وسائل ارتباط جمعی، مردم ایران را عموماً و کردها را خصوصاً در حد اقل آگاهی از وضع دنیا و سیاست جهان قرار داده بود.

۲- شادروان قاضی محمد نیز از این کمبود آگاهی و فقدان شم سیاسی برخوردار بود. او تحصیلات آکادمیک نداشت و مباحث دینی و شریعت را خوانده بود و پیش از آن یک ملا و پیشنماز به حساب می آمد. هر چند شیفتگانش از مطالعات او سخنها گفته اند و... اما واقعیت این است که او در حوزه ی دین تلمذ کرده بود. او یک سفر هم به اروپا نکرده و حتا اطلاع کافی از جغرافیای ایران و بالاتر از آن اوضاع و احوال حکومتهای خودمختار جهان نداشت.

۳- قاضی محمد و رهبران آن خیزش، چنان شتابی برای رسیدن به مقصود داشتند که تنها به منطقه ی مهاباد و حومه اش تا بوکان که زیر نفوذ ارتش سرخ قرار داشت بسنده کرده و به عجله تأسیس جمهوری را در منطقه ای به وسعت یک

دهم خاک کردستان ایران اعلام کردند که جمع کل جمعیت زیر حکومتشان به شصت هزار نفر نمی رسید.

۴- ایران در آن زمان توسط ارتشهای بریتانیا و شوروی (سابق) اشغال شده و از چهار سال پیش ارتشهای مهاجم و اشغالگر تقریباً زمام امور را در دست گرفته و حکومت مرکزی قدرتی محسوب نمیشد. مخصوصاً روسها در نواحی زیر سیطره ی خود، رخصت هیچ اقدامی را به دولت ایران نمیدادند. مهاباد و به طور کلی آذربایجان زیر قدرت ارتش سرخ بود؛ به گونه ای که ستونی از ارتش ایران که از تهران جهت پشتیبانی لشکر تبریز به سمت آذربایجان حرکت کرده بود، در قزوین با سد ارتش سرخ روبه رو گشت و مجبور به بازگشت شد. بنابراین هم پیشه وری و هم قاضی محمد تنها به پشتیبانی شوروی و حکومت استالین توانستند اعلام خود مختاری کنند.

۵ - در بخشی از آذربایجان غربی از جنوب رضائیه به سوی شمال تا رودخانه ی ارس، جمعیت شهرها و قصبات مخلوطی از کرد زبان و ترک زبان است که قاضی محمد ادعای آن را نیز داشت، ولی نه دولت آن زمان آذربایجان حاضر به پذیرش این درخواست بود و نه آذربایجان غربی در اکنون و آینده حاضر به از دست دادن آن است.

۶ - قاضی محمد پیش از اعلام دولت خودمختار، سفری به شوروی رفته و با مسئولان کمونیست و حکومت استالین در «بادکوبه» مذاکراتی انجام داده و چراغ سبزشان را دریافت کرده بود.

بی هیچ تردیدی قاضی محمد فردی بود با احساسات و تعصبات کردی و دارای حسن نیت فراوان و مطلقاً قصد جدائی کردستان را نداشت. اما بدبختانه آنچه او و حزیش انجام داد، به سبب ناآگاهی، جز جدائی و تجزیه نامی دیگر نمی توان بر آن نهاد. دولتی که او تشکیل داده بود، کابینه ی یک حکومت مستقل بود، نه یک دولت خودگردان. زیرا:

۱- رسماً و به نام، وزیر جنگ داشت و وزیر جنگش هم «محمد حسین سیف قاضی» عموزاده اش بود. ۲- وزیر امور خارجه داشت و به تبریز و بادکوبه نماینده یا سفیر فرستاده بود. ۳- ارتش جدا تشکیل داده بود و حتا دو نفر از افسران کرد ارتش عراق را برای تعلیم افرادش به مهاباد دعوت کرده بود. ۴- در هیچ یک از مراسمی که انجام میشد پرچم ایران درکنار پرچمی که برای حکومتش ساخته بود دیده نمیشد. اینها همه علائم استقلال است. زیرا در خود گردانی ها تنها نیروی انتظامی که نگهدار نظم و امنیت ناحیه اند در اختیار حکومت ناحیه است و ارتش تابع مرکز است. ولی هم قاضی محمد، و هم پیشه وری ارتش ایران را در ناحیه منحل کرده و ارتش محلی با یونیفورم نظامیان روس تشکیل داده بودند؛ و بارها درمقابل دوربین خبرنگاران از آن ارتش هم سان و رژه میدیدند. و همان زمان عکس این رژه رفتن را جراید تهران چاپ کرده بودند. من این عکس را دارم و همراه این نوشته برایتان می فرستم.

آیا رهبران جمهوری مهاباد واقعا دیدگاه تجزیه طلبی داشتند؟

خیر آنها نه دیدگاه تجزیه طلبی داشتند و نه سوء نیت. اما عدم آگاهی به مسائل و بی اطلاعی از بافت خودگردانی و خودمختاری آنها را به بیراهه برد و به سوی جدائی ی ناخواسته سوق داد.

سران آن جمهوری را سه عامل فریب دادند. ۱- ساده اندیشی خودشان ۲- دولت اتحاد جماهیر شوروی ۳- قوام السلطنه(به مقدار کمتر) که می توان گفت هر سه عامل ریشه در همان ساده اندیشی داشت.

حضور مصطفی بارزانی و نیروهایش در ایران، چه نقشی در ساختار جمهوری مهاباد داشتند؟

در مورد حضور نیروهای بارزانی به تحقیق می توان گفت اگر کمکهای ملا مصطفی بارزانی نبود، قاضی محمد موفق به همان کار کم دوام هم نمیشد. بارزانی پس از شکست حکومت مهاباد توانست با جنگ و گریز در مقابل سه ارتش عراق و ایران و ترکیه، خود را به آن سوی ارس برساند و از خطر بگریزد.

جمهوری مهاباد توسط کدام دولت در ایران سرکوب شد و چه دولتهای خارجی هم در این زمینه همگام و همراه دولت وقت ایران بودند؟

باید گفت، در آن هنگام جمهوری مهاباد اصولاً زیاد مورد توجه نبود و درحاشیه قرارداشت. آنچه مورد بحث بود آذربایجان بود که سرزمینی وسیع بود و اهمیتی فوق العاده برای ایران از هر نظر داشت. اصولاً مهاباد جرئی از استان

آذربایجان بود که قاضی محمد آن را از دست پیشه‌وری هم درآورده بود. جمهوری مهاباد در واقع زائده‌ای بود که همراه جمهوری آذربایجان رشد می‌کرد.

زامدار ایران در آن زمان قوام السلطنه بود که سیاستی ماهرانه به کار می‌برد. قوام از یک سو به برادر قاضی محمد «صدر قاضی» که وکیل مجلس از شهر مهاباد بود، تلویحی قول همراهی داده بود؛ و از سوی دیگر با مسافرت به مسکو و قول امتیاز استخراج نفت شمال به شوروی، تصمیم استالین را در حمایت از پیشه‌وری متزلزل کرده بود. فزون بر اینها، «ترومن» رئیس جمهوری آمریکا که با بمب اتمش ژاپن را به قبول شکست و اطاعت وادار کرده بود، به شوروی اولتیماتوم داد که اگر قوایش را از ایران خارج نکند با او – و لابد با بمب اتمی اش – طرف است (شوروی در آن زمان هنوز به بمب اتمی دست نیافته بود). بنابراین وقتی که ارتش سرخ از ایران خارج شد و حمایتش از حکومت آذربایجان قطع گردید، ارتش ایران به آسانی آذربایجان را تسخیر کرد. معلوم است جمهوری مهاباد نیز که قوای بارزانی را همراه نداشت، به راحتی شکست خورد و تسلیم شد.

ملی‌گرایان آن زمان از جمله دکتر مصدق و سایرین در رابطه جمهوری مهاباد و سرکوب آن توسط رژیم پهلوی چه موضعی داشتند؟

آن زمان تازه جنگ جهانی دوم پایان یافته و شوروی تمام کشورهای اطراف خود را در اروپا بلعیده بود (لهستان - مجارستان - بلغارستان - رومانی - چکسلواکی - آلبانی - لیتوانی - استونی - لیتونی - یوگسلاوی و مغولستان...) و چشم طمع به خاک ایران داشت. آذربایجان و کردستان مقدمه‌ای بود برای ورود به این اقلیم و رسیدن به آبهای گرم خلیج فارس که آرزوی روسیه از زمان تزارها بوده است. بنابراین، ملیگرایان پی به نیت حریف برده و به شدت مخالف این جمهوری سازیها بودند و آن را مقدمه‌ای برای تجزیه‌ی کشور ارزیابی می‌کردند. تنها موافق در آن زمان حزب توده بود که دستور از مسکو می‌گرفت.

چرا قاضی محمد و یارانش وقتی که شکست را حتمی می‌دانستند با وجود خطر اعدام باز هم در مهاباد ماندند؟

علت اینکه قاضی و یارانش فرار نکردند، ریشه در همان ساده‌اندیشی و ساده‌نگری قاضی محمد و سران حزبی نسبت به اتفاقات و جریانات سیاسی داشت. آنان در آغاز شروع کار، به قوام گفته بودند که قصد ما جدائی نیست و تنها می‌خواهیم حکومتی محلی بسازیم. گرفتاری و مسئله‌ی مهم برای حکومت و دولت قوام نیز آذربایجان بود که باید تمام هم و تلاش را بر روی رهائی‌ی آن می‌گذاشت. یک جمهوری که تمام اقلیمش از یک شهر کوچک و یک بخش تجاوز نمی‌کرد، و وجود و عدمش نیز بستگی کامل به آذربایجان و نیروهای اشغالگر داشت، نمی‌توانست سبب دغدغه‌ی خاطر سیاستمداری کهنه‌کار چون قوام باشد. اصل ماجرا آذربایجان بود و نه مهاباد. به قاضی پیشنهاد فرار داده شد. اما او مرتب تکرار می‌کرد که ما کاری خلاف نکرده ایم تا فرار کنیم. و این همان ساده‌اندیشی و عدم اطلاع از قانون و مقررات کشور و جهان بود! علتی دیگر را برای فرار نکردن و ماندن قاضی محمد در این میدانند که او مردی خوش نیت و خوش قلب بود و می‌دانست که ارتش شاه تنها به کشتن او بسنده نخواهد کرد و فرار او دوستان را نجات خواهد داد. او گفته بود و به درستی هم گفته بود که جان من از جان دیگران مهمتر نیست. قاضی و سران حکومت مهاباد را به دستور محمد رضا شاه و با رأی دادگاه نظامی (درواقع دادگاه صحرائی) اعدام کردند و قاتل آنها خود محمدرضا شاه بود.

چرا کردهای اهل تشیع؛ در جریان قاضی محمد حضور و تاثیر زیادی ندارد؟

چنانکه اشاره شد، این جمهوری از مهاباد و بوکان بیشتر وسعت نیافت. در آن زمان شهر سنندج با وسعت و جمعیتی دو تا سه برابر مهاباد دور از ماجرابود؛ از جنوب بوکان تا مریوان و کامیاران مردم عادی کرد از این جمهوری خبر نداشتند و تنها اهل مطالعه در جریان بودند.

باید بگویم و بارها گفته ام بیشتر ناخوشنودی و عدم رضایت مردم کرد از حکومت مرکزی ایران ریشه در مذهب دارد که از زمان صفویه شروع می شود. ممکن است کردهای چپ و کمونیست این موضوع را انکار و نفی واقعیت کنند. اما انکارشان حقایق را نمی پوشانند. این امری بدیهی است که کردهای سنی مذهب در ایران همیشه مورد کینه و نفرت دولت و مردم شیعه ی ایران بوده اند و این نفرت تنها مربوط به دولت نیست، بلکه مردم ایران نیز از فرهنگی تعصبی و آغشته به جهل مذهب برخوردارند که آدمیان غیر شیعه را نجس می دانند. این نجس مهم نیست هموطن باشد یا بیرون از وطن. بیست و چند نفر از قربانیان قتل‌های زنجیره ای، سنی هائی بودند که تنها به دلیل مذهب کشته شدند.

هر نوع تاریخی را که در مورد کردها نوشته‌اند مطالعه می کنیم، متوجه نکته ای بسیار مهم و قابل تأمل می شویم که کردها در ایران بسیار کمتر از کردهای ترکیه و عراق مورد ستم حاکمان مرکزی بوده اند؛ و برعکس، بیشتر از سوی رئیس عشیره و قبیله و شیعیان متعصب چوب خورده اند. داستان کشت و کشتار اوائل انقلاب حکایتی دیگر است و جنبه ی سیاسی داشت که شرحش سدها برگ کاغذ لازم دارد.

تاریخ کرد البته «یکی داستان است پر آب چشم» اما بیشتر دربرون مرزهای ایران. کرد ایرانی به سبب داشتن فرهنگ و سنتهای متشابه و همگون با دیگر ایرانیان و به دلیل ایرانی بودن محضش، تفاوتی ماهوی با دیگر ایرانیان ندارد. اما نه از نظر حکومتها. زبان کردی ریشه در زبان پهلوی و پارس قدیم دارد و بسیار کمتر از فارسی کنونی با واژه های عربی مخلوط شده است. شادروان دکتر غلامرضا رشید یاسمی شاعر و استاد فقید دانشکده ی ادبیات تهران که از کردهای سنجابی بود در کتاب «کرد و تبار نژادی اش...» می نویسد: هر جا برای واژه ای در زبان پارسی گیر کردید، به میان کردها بیایید و آن را بیابید.

چگونه است که در میان عربهای عراق و ترکهای ترکیه، کردها همان مراسم و آئین ایرانیان و نیاکان هزاران سال پیش خود را نگه داشته اند و برای اجرایش تا پای اعدام هم رفته اند؟ این نیست مگر اینکه بپذیریم و استوار بر آن پای فشاریم که کردها ایرانی اند. تاریخ و اسناد نشان داده است که کردها پیش از حمله ی اعراب و هجوم اسلام، دین زردشتی داشته اند.

من به عنوان یک کرد می گویم مشکل کردستان، زبان و لباس نیست. آنهایی که می گویند ما می خواهیم لباس محلی بپوشیم و با زبان مادری سخن گوئیم، مسئله را به صورتی بسیار غلط مطرح میکنند. یا نمی دانند و یا میدانند و آدرس غلط میدهند. کردها در هیچ زمانی مجبور به گذشت و یا دست کشیدن از زبان مادری و نپوشیدن لباس محلی نبوده اند، مگر در کلاس درس و در مواجهه با معلم کلاس. همچنین هیچ قلدر و مستبیدی، نه توانسته و نه گفته است که نوزادان کرد را با آموزش زبان کردی بزرگ نکنید و او را فارسی بیاموزید؛ همچنانکه در بلوچستان و آذربایجان و خوزستان و گیلان و... نیز زبان مادری همان گویش محلی است که مادر و خانواده به نوزاد و فرزند می آموزند.

هزاران سال است نوزادانی که در دامن مادران کرد زبان رشد کرده و پرورش یافته اند، گویششان کردی بوده و کردی هم هست. اگر غیر از این می بود، می بایست کردستانی برجا نماند. ما زبان کردی را از دامن مادر و در محیط خانه و خانواده، و زبان فارسی را در مدرسه آموخته ایم و می آموزیم و بسیار هم شیرین است. اگر بحث بر سر نوشتن با زبان مادری است، آنها مشکل نخواهد بود؛ زیرا مهم باسواد بودن و اشراف داشتن بر خواندن و نوشتن است. هنگامی که آدمی سواد خواندن و نوشتن را دار باشد، می تواند هر زبان و گویش دیگر را نیز بنویسد و بخواند. کما اینکه هم اکنون ما پارسی را با رسم الخط لاتین می نویسیم و از راه ای میل برای هم می فرستیم. مگر اشعار ترکی زنده یاد شهریار مانند «حیدر بابا و...» را هم اکنون و همیشه با رسم الخط فارسی نمی نویسند؟ پس این ادعا که ما می خواهیم با زبان خود بنویسیم نیز بیربط است.

به دید من اینگونه درخواستها هر چند مقبول، دلیل قوی و معنوی برای خواسته ی خودمختاری نیست. بلکه بهانه ای است برای تأمین آرزویی که ریشه در تفرق و جدائی خواهی دارد و این ادعاها بیشتر سیاسی است تا مدنی و اجتماعی؛ و اغلب هم بر پایه ی جاهطلبی و خودمختاری ی سران احزاب شکل گرفته است. وگرنه عامه ی مردم به این موضوع نه می اندیشند و نه اهمیت میدهند.

مشکل کردستان و کردها متأسفانه بیشتر در ناحیه ای است که مردمانش سنی مذهبند. وگرنه در نواحی مانند کرمانشاه و یا بیجار که شیعی نشین اند، هیچگاه - دستکم در این پنج قرن - خیزش جدائی طلبی و حتا اعلام ناخوشنودی دیده نشده است. مشکل کردهای سنی مذهب، بیشتر در خفتی است که به سبب سنی بودن از دست شیعیان حاکم و غیر حاکم یعنی هموطنان شیعی مذهب می کشند. این مشکل مبتلابه بلوچ و ترکمن و دیگر سنیهای ایران نیز هست. من گرچه با طرح مذهب در فعالیتهای سیاسی و حتا خود مذهب به شدت مخالفم، اما چشم را نمی توانم بر واقعیات ببندم.

سنى بودن كردها و بلوچها سبب شده است كه همواره در زمره‌ى شهروندان درجه دو و سه باشند. به دليل همين بى مهورى و عدم پذيرش از جانب اكثريت تشيع، بازرگانان كردستان در مرز غربى ايران و سياحان كرد، تا اوائل استبداد رضاشاه، به جاي تهران به ديار بكر و استانبول و ديگر نقاط تركيه مى رفتند. زيرا در آنجا احساس آسايش و امنيت مى كردند و با فراغ بال به مسجد مى رفتند و وضو و نماز را به شيوه‌ى مذهب خود انجام ميدادند؛ و ديگر از چوب زدن بردست‌هاى به سینه نشسته شان به هنگام نماز خبرى نبود و به زور، مهر را بر سجاده و پيش رویشان نمى نهادند.

اما درمان

مبارزه با اينگونه قومگرائى‌هاى ساختگى، تنها و تنها در مانش در وجود دموكراسى است و لا غير. آنچه شادروان قاسم‌لو مى گفت و جانشينانش نيز تا دو سال پيش تكرر مى كردند: «دموكراسى براى ايران و خودمختارى براى كردستان...» اگر شعارى فريبنده و فريبكارانه نباشد، بايد اقرار كرد كه نابخردانه بوده است. من بارها اين نارسائى و ناهمخوانى را در نوشته هايم و شفاهى به آنان تذكر دادم، و هربار چوبش را نيز خوردم... به سبب همين نارسائى بود كه سران جديد حزب دموكرات كردستان موضوع را دريافتند و شعار را عوض كردند. آن شعار ايراد بسيار داشت كه به دو گونه برداشت از اين سخن مى توان اشاره كرد:

برداشت نخست اين است كه شعار مى گويد: سراسر ايران را دموكراسى فراگيرد؛ ولى كارى به نوع حكومت ما در كردستان نداشته باشيد. ما خودمختاريم و ممكن است كمونيست و يا فاشيست و يا هر چيزى ديگر را براى خود انتخاب كنيم... لابد در برابر اين شعار، پاسخ يك تهرايى يا يزديى يا كرمانى بايد اين باشد: عزيزان هموطن، دستتان درد نكند كه براى ما دموكراسى آرزو مى كنيد. ولى خودتان چه كار مى خواهيد بكنيد و چرا شما هم قاطى اين دموكراسى نمى شويد؟

برداشت دوم اين است كه ديگر اقوام، همه ايرانى هستند و تنها ما كردها جدائيم و بايد خودمختار باشيم. يعنى كردستان يك طرف، و تمام نواحى ايران يك طرف. من بارها اين مطلب را دور و نزديك به سران حزب تذكر داده ام؛ اما نتيجه اش تنها گوشت تلخى را برايم فراهم كرد. تا آنكه پس از شهادت دكتور شرافكندى، سران جديد پى به بى محتوا بودن و مغلظه آميز بودن شعار بردند و آن را كنار گذاشتند. خودمختارى (اتونومى)، معنا و مفهومى جز استقلال ندارد. هر كس هر چيزى ديگر بگويد، يا نا آگاه است و يا فاقد حسن نيت. معناى خودمختارى در فرهنگها هست و معنايش استقلال است. اما خودگردانى كمال آزادى و دموكراسى در دامن ميهن اصلى است.

در كشورى كه دموكراسى واقعى حاكم است و آزادى كامل بر جامعه خيمه زده و نهادينه شده است، در تمام نقاط آن كشور خودگردانى موجود است. البته دموكراسى به معنای درست و كامل آن؛ به گونه‌اى كه سلطانش پادشاه تنها كشور شيعه‌ى جهان نبوده و رهبرش جانشين امام زمان نباشد.

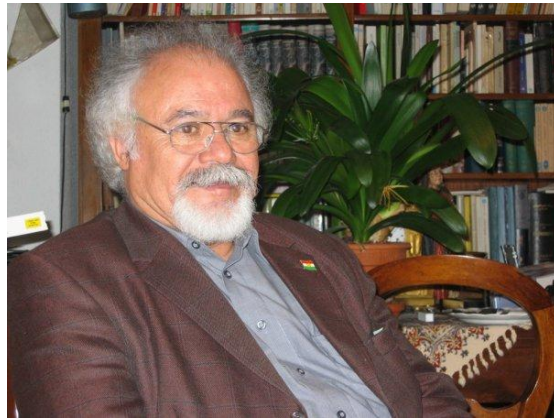
در ايران آينده، بايد سانتراليزم به كلى رخت بربندد و مفهوم و محتوای دموكراسى به اقصا نقاط كشور برسد و عميقاً نفوذ كند. چنانكه...

- ۱- از استاندار و فرماندار گرفته تا رئيس اداره در هر بخش و كندخداى ده را خود مردم برگزينند؛ و تمام مسئولان با صلاحديد مردم محل تعيين شوند. نگاه آن برگزيدگان با آشنائى به فرهنگ جامعه و رعايت آداب و رسوم، و توجه به رواشناسى مردم، نيازهاى همشهريان و همولايتى‌هاى خود را اعم از مادى و معنوى درك کرده و با وضع قانونهاى لازم و محلى در مسير منفع مردم قدم بر خواهند داشت. به اين ترتيب دولت مركزى مسئوليتى در اين زمينه ندارد تا مغبوض باشد و مردم از آن ناراضى شوند.
- ۲- اداره آموزش و پرورش و فرهنگ هر استان حكماً اين حق و توان را داشته باشد كه زبان محلى را نيز در كنار زبان فارسى تدريس كند و آموزش دهد و فرهنگ بومى را اجر نهد و توسعه بخشد.
- ۳- موضوعى كه از ابتدای دوران پهلوى تا كنون بربافت سازمان ادارى كشور سايه انداخته و نامش مزايای خارج از مركز در ادارات كشور است، بايد منتفى شود. مزايای خارج از مركز ناشى از مركزگرائى يا سانتراليزم و بى توجهى به شهرستانهاست... اگر يك اصفهانى خواستار زندگى در سنندج باشد، بايد به سنندج رود و در آنجا كار ببايد و كار كند؛ نه اينكه او را منتقل كنند و جاي يكي از كارمندان محلى را به اضافه ۶۰٪ مزايای خارج از مركز به او بدهند. البته اين رويه بايد در تمام سطح كشور برقرار شود به طوريكه دولت مركزى حق تحميل كارمند و كارگر را به مسئولان استان و شهرستان نداشته باشد.

۴- مسئله‌ی دین و مذهب یک باره و برای همیشه باید حل شود؛ به گونه ای که تفتیش در عقیده و پرسش از دین و مذهب جرم محسوب گردد و جریمه داشته باشد. آنگونه که مردم عادی نیز در تفحص و تمسخر مذهب یکدیگر شامل جریمه های سنگین شوند. این کار نیز امکان ندارد، مگر اینکه دولت مرکزی را افراد دموکرات و لائیک و بی غرض و فارغ از وابستگی به مقولات دین و مذهب دار باشند و بگردانند... باید بساط روضه خوانی و تظاهرات مذهبی که مختص تشیع است و هر سال در خیابان و کوی و برزن تکرار و تکرار میشود برافتد. نمایش اینگونه مراسم در کشورهای پاکستان و عراق و لبنان نیز سبب نفرت و حتا جنگهای مذهبی و ترورهای وحشیانه شده است. اجرای مراسم تاسوعا و عاشورا با فریب و دغل آخوندهای شیعه در طی قرون، دقیقاً یادآور اختلافات تاریخی بین شیعه و سنی شده است و هر سال این اختلاف را زنده کرده و به حد عداوت بالا میبرد. اگر سیزده قرن پیش، دو پسر عموی عرب بر سر خلافت و پادشاهی به نزاع هم رفته‌اند و یکی دیگری را نابود کرده است، امروز چرا باید تقاضش را کرد و بلوچ و ترکمن و دیگر سنی های ایران پس بدهند و آنان را به نام عمری منفور و مطرود جلوه دهند؟ اگر دو عشیره ی بنی امیه و بنی هاشم به خاطر رسیدن به امارت باهم دشمن بودند، چه ربطی به کرمانی و کردستانی و خراسانی دارد؟ کوتاه سخن اینکه ملت ایران را اقوام گوناگون می سازد؛ این اقوام قرن‌ها باهم زیسته و همدیگر را به عنوان ایرانی شناخته اند و مراسم آئینی نیاکان را باهم به جا آورده اند. مردمان وابسته به اقوام در بین خود هیچ خصومتی باهم ندارند؛ دشمنی در میان سران قوم و تشنگان قدرت و آرزومندان جاه و مقام است؛ و خصومت بزرگ را مذهب باعث شده است. خودمختاری همان استقلال است و فدرالیسم بر مبنای زبان و یا قوم نیز مجموعه ای از خودمختاری است که سبب تحکیم مبنای قومی نیست؛ بلکه با پراکندگی ی زبانی و قومی در سطح کشور، نه میسر است و نه سبب یکپارچگی کشور میشود؛ و سرانجامش جدائی است. برعکس سیستم دموکراسی همه گیر و بنیادی، تمام بخشهای کشور اعم از ده و شهر و استان را خودگردان کرده و پاسخگوی تمام نیازهای هر قوم و قبیله و فرد و جامعه است.



بررسی سایه های جمهوری مهاباد قسمت چهارم
گفتگو با دکتر گلمراد مرادی



آگاهی از رخدادهای سیاسی مردم کرد و کردستان، سلسله گفتگوهای با اساتید دانشگاهها، نویسندگان و مسئولین سیاسی احزاب ایرانی و کردی.

اولین و مهم ترین این حرکت های سیاسی جمهوری مهاباد است که با نام "بررسی سایه های جمهوری مهاباد" به آن خواهیم پرداخت.

در قسمت چهارم به کشور آلمان می رویم و با آقای دکتر گلمراد مرادی در این رابطه گفت و گو داشته باشیم. حال توجه شما را به این گفت و گو جلب می کنم.

دکتر گلمراد مرادی است، متولد 20 اسفند 1319 در استان کرمانشاه، ذهاب، از توابع قصرشیرین است. هشت سال نظامی بوده در زمان خدمت در ارتش در سال 1964 میلادی از طرف ارتش برای گذراندن یک دوره نظامی به آمریکا اعزام شده و در سال 1965 به ایران بازگشته است. سه سال بعدش از ارتش استعفا می دهد و یک سال در شرکت حفاری نفت و سازمان آب و برق خوزستان به کار مشغول می شود در نهایت در سال 1969 به آلمان می رود و در دانشگاه هایدلبرگ آلمان در رشته های اقتصادی سیاسی و جامعه شناسی تا مقطع فوق لیسانس تحصیل می کند. سپس یکسال هم (1983) برای تحقیق به دانشگاه آکسفورد می رود تا با استفاده از آرشیو وزارت خارجه انگلیس در لندن به بررسی تاریخی جمهوری کردستان و کودتای 28 مرداد روی پرونده های آزاد شده بعد از سی سال برای دوره دکترا کار نماید. تز دکترای آقای مرادی زیر عنوان یک سال حکومت خودمختار کردستان (جمهوری کردستان) بود که در سال 1991 در دانشکده علوم سیاسی از آن دفاع کرده و آن را با درجه عالی به پایان برده است. تزدوره پروفیسوری را درباره جنبشهای اجتماعی- مذهبی در ایران بعد از اسلام نگاشته است. از سال 1988 تا سال 1993 در دانشگاههای هایدلبرگ، هامبورگ و برمن، زبان کردی را برای مبتدیان و تاریخ جنبشهای خلق کرد را تدریس نموده و در حال حاضر یک دفتر مشاور مشاور خانواده و دارالترجمه را در هایدلبرگ، آلمان فدرال را اداره می کند.

آقای مرادی تاکنون در کنار کار و نگارش مقالات فراوان به زبان آلمانی، فارسی و کردی و چند اثر از خود را نیز منتشر نموده است، از جمله کتابی زیر عنوان جنبشهای خلق کرد از یورش اعراب به ایران تا جمهوری کردستان در مهاباد به زبان آلمانی، تاریخچه و روایات نوروژ به فارسی و آلمانی، تجربه جنبش مهاباد به فارسی و آلمانی، محاکمه ای مشهور (گالیله ای و گالیله) ترجمه به فارسی، نگاهی گذرا به تاریخ و فلسفه یارسان (اهل حق) به فارسی، سندی تاریخی در رابطه با کودتای 28 مرداد ترجمه به فارسی، ملک جمشیر و شورنگ (رمان منتشر نشده)، "بابا، چارلی گفت"، ترجمه به فارسی و چه حقیقت تلخی، مجموعه رمانهای کوتاه انتشار درونکوور کانادا. دکتر مرادی عضو هیئت دبیران انجمن قلم ایران در تبعید نیز می باشد.

آقای مرادی جمهوری مهاباد حاصل تجربه ذهنی چه کسانی بود و آیا از طرف کشورهای غربی حمایت می شد؟

اولا، اجازه دهید چند جمله در باره نام "جمهوری مهاباد" که به غلط تبلیغ شده و متأسفانه هم جا افتاده است، به عرض شما برسانم. این نام را برای نخستین بار آقای آرچی روزولت آتسه نظامی آمریکا در ایران، زیر عنوان "مهاباد

ریپابلیک" بر سر زبانها انداخت که بسیاری از محققان خارجی و حتا محققان کرد و فارس و غیره آن را تکرار کرده اند. آرجی روزولت می خواست به دولتها و مردم جهان تلقین کند که این جمهوری فقط در مهاباد یک شهر کوچک کرد نشین در ایران با جمعیتی حدود پانزده هزار نفر، سندیت دارد، نه جای دیگر! در واقع این تبلیغ زهر آگین درست نبود، زیرا بر عکس ادعای آنزمان آقای روزولت، هنوز فقط حدود 15 روز از تشکیل حزب دمکرات کردستان ایران گذشته بود که بیش از بیست هزار عضو از سرا سر کردستان ایران در این حزب نام نویسی کرده بودند. یعنی پنج هزار نفر آن جمهوری عضو شده بودند. اکنون آمار دقیقی بخاطر ندارم، اما بیشتر از کل جمعیت مهاباد در حزب تشکیل دهنده احتمالا اعضای حزب از خود شهر مهاباد بیش از چهار یا پنج هزار نفر نبوده و بقیه اعضا از شهرهای دیگر کردستان ایران به حزب پیوسته بودند. پس نیت آرجی روزولت نسبت به ملت کرد غیر دوستانه و ادعای او فقط تبلیغی تحقیر آمیز بود. در اصل نام جمهوری بنا به آرمی که روی پرچم کردستان و سربرگ نامه ها نوشته شده بود را باید پذیرفت و آن "کوماری کوردستان" یا جمهوری کردستان و یا به دیگر سخن یک سال حکومت خود مختار در کردستان ایران بود. پس امیدوارم از خود بنده گرفته تا دیگران بتوانیم در آینده این نکته مهم را رعایت کنیم و نام جمهوری کردستان و یا "یک سال حکومت خود مختار کردستان ایران" برایش که نام حقیقی است، بکار گیریم، نه نامی که دشمنان برای تحقیر کردن ملت کرد به آن داده اند.

دوما، در رابطه با پاسخ به پرسشها، باید عرض کنم که برپائی حکومت خود مختار کردستان در ایران، دلایل گوناگونی داشته و از جمله نتیجه افکار شخصیهائی بود که تاریخ جنبش خلق کرد در سراسر کردستان را مطالعه کرده بودند و با توجه به شکستهای تلخ همه جنبشهای برحق ملت کرد در تمام قرن نوزدهم، تا نیمه اول قرن بیستم، یعنی تا قبل از جنگ جهانی دوم باخبر بودند و با خواستههای اولیه ملت کرد آشنا کامل داشتند.

طبیعتا آمادگی ذهنی برای تشکیل چنین جمهوری نه فقط در میان قشر روشنفکر وجود داشت، بلکه اکثر مردم کرد با شور و هیجان از آن استقبال می کردند. فرقی که این جنبش مردمی و مهم در کردستان ایران به رهبری شخصیت نامدار کرد زنده یاد قاضی محمد، با جنبشهای گذشته در دیگر نقاط کردستان داشت، آن بود که این تحول کم نظیر برای اولین بار در تاریخ ملت کرد به رهبری یک حزب سیاسی مدرن به مفهوم امروزی آغاز شد. اگر چه تعداد روشنفکران کرد در آن برهه از زمان بس کم و انگشت شمار بودند، اما همه آنها در خدمت آرمان والای ملت خویش گام بر می داشتند و از افکار مترقی قاضی محمد با تجربه گیری از تاریخ و طرح خواستههای برحق ملت کرد پیروی می کردند که آن افکار توانست بر همه نه فقط روشنفکران و مردم عادی، حتا بر مخالفان جنبش هم اثری مثبت بگذارد و مردم کرد را برای چنین تحول مترقیانه ای متحد کند. اگر برخی از مخالفان ملت‌های غیر حاکم و مرکزیت گرایان در ایران مستقیما دخالت و کار شکنی نمی کردند، اکثر کردهای دیگر نقاط کردستان ایران همانند کرمانشاه و ایلام و مناطق گوران و کلهر نشین و که بخوبی می حتا کردهای خراسان هم در این حکومت خود را بیش از آنچه که می بایست، سهیم می کردند. اما بطوری دانیم، نیروهای انگلیسی که مناطق جنوب کردستان تا سنندج و سقز را اشغال کرده بودند، با سمپاشی کم سابقه ای یک سد در مقابل مردم هوا دار جمهوری کشیده بودند و چه بسا به تبلیغات ضد جمهوری کردستان هم دامن می زدند و برخی از خودی هارا نیز علیه آن تشویق می کردند.

پس می توان بدین صورت خلاصه کرد که زمینه طبیعی، یعنی ضعف دولت مرکزی و نیروهای مرکزیت گرا و حامیان خارجی آنها، ناشی از جنگ جهانی دوم برای تشکیل جمهوری کردستان آماده بود و موقعیت جهانی در پایان این جنگ و رقابت بین دو بلوک یعنی قدرتهای بزرگ سرمایه داری و سوسیالیستی خود عاملی بود که آن زمینه را تقویت می کرد. شخصیهائی مبارز کرد ایران و در رأس آنها زنده یاد قاضی محمد خلاء سیاسی سالهای 1918 تا 1921 میلادی بعد از جنگ جهانی اول را به خاطر می آوردند و بهیچ وجه نمی خواستند، از چنان خلائی که در برهه ی جنگ دوم بعد از آن نیز انتظار تداومش می بود، به سود ملت کرد استفاده نشود. از اینرو نقش برجسته آنها، نخست بوجود آمده و در تشکیل اولین سازمان سیاسی "کومه له ژیانه وه ی کرد" در سال 1942 و بعد با همت قاضی محمد تبدیل آن به حزب دمکرات کردستان ایران در اوت 1945 و برپائی جمهوری کردستان در ژانویه 1946، کم نظیر و تعیین کننده بود. در اینجا باید تأکید کرد که متأسفانه دشمن ملتها همیشه کوشیده و می کوشد، غیر مستقیم و چه بسا توسط خودیها و نا آگاهان، که به قول عیسی مسیح این نا آگاهان را باید بخشید، چون نمی دانند چکار می کنند، شخصیهائی مردمی و نقش مهم آنها را که حتا زمانی مورد تأیید خودشان هم بوده اند؛ مانند رهبران استثنائی هند، مهاتما گاندی و جواهر لعل نهرو، دکتر محمد مصدق، نخست وزیر قانونی ایران، قاضی محمد، رئیس جمهور کردستان ایران، دکتر قاسملو رهبر کم نظیر

حزب دمکرات کردستان و یارانش و نظیر آنها را زیر علامت سؤال ببرند و در اذهان عمومی کم رنگ کنند. البته بنده هرگز و بهیچ وجه ادعا نکرده و نمی‌کنم که این شخصیتها مبرا از هر اشتباه سیاسی بوده‌اند، بلکه می‌توانم بجرأت بگویم اشتباهات سیاسی آنها قطره‌ای در مقابل دریا بوده و کمال قدر شناسی و بی‌مسئولیتی است که در برابر عظمت کار آنها این باصطلاح اشتباهات ناچیز و کوچک را بزرگ کنیم. فقط دشمن چنین کاری را می‌خواهد. به نظر من باید در مقابل این نوع افکار مخرب و شخصیت ضایع کن به طور جدی ایستاد و آن را افشاء کرد. افکار این شخصیت‌های نام برده خاورمیانه و آسیا، استثنائی، مردمی و مترقی بود و تأثیر خود را در سطور تاریخ نهاده و ثبت است و باید همانطور بماند، آنگونه که نام بابک خرم دین در صفحات زرین تاریخ ماندگار است.

در رابطه با اینکه آیا کشورهای غربی در تشکیل جمهوری کردستان حمایت کردند یا خیر، باید بصراحت گفت: نه اینکه هیچ کمکی نکردند، بلکه در راه آن سدی نیز ایجاد نمودند. در این باره یک نکته مهم را باید ذکر کرد. به محض ورود اوت (1941) به ایران و استعفای رضاشاه دیکتاتور و (25) ارتشهای متفق از شمال و جنوب در سوم شهریور 1320 ترک کشور، آزادی زندانیان سیاسی بطور کلی و زندانیان کرد بطور اخص، جو نسبتاً آزادی بر جامعه حاکم شده بود. بنابراین در کوتاه مدت سازمانها و احزابی در سراسر کشور تشکیل گردید. موقعیت استثنائی قاضی محمد بعنوان یک شخصیت فرهنگی-مذهبی و سیاسی، مورد احترام همه مردم کرد بود. قاضی محمد آرمان والائی که در سر داشت، آزادی ملت کرد و به دست آوردن حقوق ملی خلق کرد بود. برای این کار در چنان جوی که در ایران بوجود آمده بود، انگلیسی، تقاضای ملاقات با فرماندهان نیروهای نخستین گامی که بر داشت، در یک دیدار با دو افسر آمریکائی و آمریکا و انگلیس را نمود. او در نظر داشت هدف و خواست کردها را بدون واسطه و مستقیماً با فرماندهان متفقین در میان بگذارد. اما متأسفانه این افسرانی که به ملاقات قاضی آمده بودند، ایشان را از این دیدار منع و محروم کردند و علاقه ای هم به خواست ملت کرد و دیگر ملت‌ها در ایران نشان ندادند (1). گویا این افسران دستور داشتند با سران ملت‌های گوناگون ایران تماس بگیرند و آنها را برای پشتیبانی از یک حکومت مرکزی تشویق نمایند. اما اهداف والائی قاضی و دیگر رهبران ملت‌ها، احقاق ابتدائی ترین حقوق مردم خود در ایران، یعنی آزادی سیاسی، فرهنگی و حق تعیین سر نوشت خویش در چار چوب سر زمینی کثیر المله ایران بود. قاضی محمد دست نماینده هر دولتی را که آمادگی برای نیروهای حمایت بدون قید و شرط به ملت کرد نشان می‌داد، باگرمی می‌فشرده. لذا، پس از آنکه از دیدار با فرماندهان غربی نا امید شد، نمایندگان ارتش شوروی که بخشی دیگر از متفقین بودند را به حضور پذیرفت و حمایت بی قید و شرط آنها را اگر به ملت کرد برای گرفتن حق خود انجام شود باروی گشاده قبول کند. این خود یک بحث بسیار طولانی است و اسناد کافی در این زمینه در آرشیو وزارت امور خارجه انگلستان موجود است و بنده خیلی از این اسناد را در کتابم به زبان آلمانی آورده‌ام و برای جلوگیری از طول کلام از تکرار آن خودداری می‌شود (2).

آیا رهبران جمهوری مهاباد واقعا دیدگاه تجزیه طلبی داشتند؟

متأسفانه این واژه تجزیه طلبی اکنون مد روز شده و بوسیله نیروهای راست برتری طلب و ناسیو نالیست برای کوبیدن ملیتهائی که در ایران مدعی حقوق اولیه خود هستند، با ضدیت علیه آنها، بکار گرفته می‌شود، بدون آنکه مفهومش کاملاً برای مردم روشن شده باشد. حالا نمی‌دانم، برخی مفهوم آن را نمی‌فهمند یا قصد و برای عوامفریبی چپ و راست بکارش می‌گیرند. مثلاً خیلی‌ها می‌گویند واژه ی فدرالیسم را در میان جوانان به معنی تجزیه طلبی جا بیاندازند که واقعا تعجب آور است! اکنون اجازه دهید، قبل از پاسخ به پرسش‌ها تا آنجا که سوادم می‌رساند مفهوم این واژه را خیلی کوتاه توضیح دهم.

تجزیه طلبی و واژه تجزیه چیست و چرا بعضی‌ها می‌خواهند و یا قصد دارند سر زمین آباء و اجدادی خود را از سر زمین دیگر ملت‌هایی که سالیان زیادی با هم در یک کشور زندگی کرده‌اند، جدا کنند؟ پاسخ کامل به این پرسش نیاز به فرهنگی، سیاسی و حتا دشمنی‌های دیرینه، مانند ملت‌های، توضیحات بس زیادی در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی یوگسلاوی و شوروی سابق، دارد و ما در پاسخ به پرسش شما برایش وقت کافی نداریم. اما از واژه تجزیه آغاز می‌کنم. تجزیه در مفهوم سیاسی آن، قطعه قطعه کردن یک سر زمین را معنی می‌دهد. اگر ملت‌های مختلفی در یک سر زمین با هم زندگی می‌کنند و روزی به دلایلی یکی از این ملت‌ها اراده می‌کند که از دیگران جدا شود، باید نخست علل را جستجو کنیم. دلایل چنین تصمیمی برای جدائی از دو حالت خارج نیست. یا حق ملت باصطلاح تجزیه طلب نسبت به ملت حاکم آن احساس می‌کنند که ملت درجه دوم هستند و این خود حق جدا شدن را یا دیگر ملت‌ها زیر پا گذاشته می‌شود و مردمان

به آنها می دهد و یا حس قدرت طلبی و استقلال در میان رهبران آن ملت بالا است و آنها می خواهند با وصف اینکه اما آنها می جدائی آن ملت از دیگر ملتها هیچ سود اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی نصیب آن ملت نمی شود، خواهند، ملتشان استقلال داشته باشد. این حالت دوم بدون شک مورد پسند اکثر مردمان آن ملت نیست و نخواهد بود. اما اگر حالت نخست پیش بیاید و ملتی با آگاهی سیاسی نخواهد برده ملت دیگری باشد و حقوق خود را طلب کند، در آن با سر نیزه و چماق بخواهد به ظلم و زور و ستم خود ادامه دهد، باید در آن صورت اگر ملت حاکم منطق را نپذیرد و حالت با گوشزد الف بای دموکراسی و حق تعیین سرنوشت ملتها از جدائی آن ملت حمایت کرد. متأسفانه در همه کشورهای با حاکمیت دیکتاتوری گرایش به تجزیه و جدائی طلبی بیشتر است. آن نیروهائی که هر اقدام انسانی، برای احقاق حقوق اولیه ملتها را با سلاح تجزیه طلبی می کوبند، برتری طلبند و خود عامل تجزیه هستند. همین افراد هستند که بر سیستمهای دیکتاتوری صحنه می گذارند و باید علیه این گرایش نیز مبارزه کرد.

اکنون برگردیم به پاسخ به پرسشستان. اگر کمی واقع بین باشیم، تجزیه طلب اصلی ناسیونالیستهای کور مرکزیت گرا در آن دوره بودند. اگر آنها ابتدائی ترین حقوق ملتها را برسمیت می شناختند و گوش بفرمان اربابان خود نمی بودند، بدون شک اکثر به اتفاق رهبران جنبش کرد در آن زمان و در رأس همه زنده یاد قاضی محمد تجزیه طلب نبودند. خود قاضی محمد بارها در مصاحبه با روزنامه های داخلی و خارجی بر این نکته تأکید ورزیدند که اگر دولت مرکزی حقوق آنها را نمونه داخلی و خارجی برسمیت بشناسد، آنها هیچ گاه خیال جدائی از ایران را در سر نداشته و ندارند. در اینجا فقط دو را می آوریم. چند روز پس از آن که در 25 آذر 1324 خورشیدی برابر با 17 دسامبر 1945 میلادی پرچم ایالتی کردستان سرخ و سفید و سبز با آرم خورشید جمهوری کردستان در آن بر روی ساختمان دادگستری مهاباد به اهتزاز در تهران آمده بود، نظر قاضی محمد را در باره تهمتهای تجزیه طلبی و تبلیغات ضد آمد خبر نگار روزنامه شهباز که از جمهوری در حال شکل گیری جویا شد. قاضی در آن مصاحبه ابتدا به تشریح برنامه حزب دمکرات کردستان ایران پرداخت و تأکید کرد که این حزب مرام کمونیستی ندارد. با اینحال او تأکید کرد که تنها در یک حکومت شورائی است که دموکراسی حقیقی و حاکمیت مردم که این حزب می خواهد برقرار کند، وجود دارد. همچنین قاضی محمد، داشتن ارتباط سیاسی با کردهای خارج از ایران را نفی کرده و قانون اساسی ایران را به رسمیت می شناسد و می گوید: "شورای عالی" که منطقه مهاباد (منطقه اشغال نشده توسط متفقین) را اداره می کند، با دولت مرکزی در ارتباط است. و ادامه می دهد که خیانتکاران برای پنهان داشتن مقاصد سیاه خود و نیز برای آن که ما را با زور نابود کنند، می گویند که تجزیه طلبی می نماید تا بالاخره به کردستان استقلال می خواهد. دولت مرکزی آنقدر آذربایجان و کردستان را متهم به اهداف خود برسد. (3)

قاضی محمد در پاسخ به پرسش خبر نگار آژانس فرانس پرس فرانسه که در تاریخ اول ژوئن 1946 مصاحبه ای انجام داد، اعلام نمود: "اگر من فردا به نیروی آماده باش چهار هزار نفری (بغیر از نیروهای ذخیره) که در اختیار دارم، دستور بدهم، بیشتر از سه یا چهار روز طول نخواهد کشید که شهر مهم و نفت خیز و کردنشین کرمانشان را تسخیر خواهند کرد. اما سعی و کوشش من در این است که از خونریزی و برادر کشی جلوگیری شود. مطمئناً نیروهای کرد هرگز جنگ را شروع نخواهند کرد." در پاسخ پرسش دیگر، قاضی گفتند: "کردها به این راضی خواهند بود، اگر که دولت مرکزی (تهران) واقعا مصمم شود، قوانین دموکراتیک را در سراسر ایران پیاده نماید و قوانین به تصویب رسیده موجود در کردستان را، یعنی تحصیل به زبان مادری، اداره امور محلی بطور خودمختار و نیروهای نظامی محلی را برسمیت بشناسد. ما در حال حاضر با چنین شیوه حل مسئله قانع خواهیم شد و آماده ایم مجدداً روابطمان را با تهران عادی کنیم. آنطور که معلوم است دولت مرکزی قادر نیست و نمی خواهد این قوانین را بمرحله اجرا در آورد. ما مصریم که انتخابات نمایندگان مجلس شورای ملی هر چه زودتر انجام پذیرد، منتها بشرطی که در یک جو کاملاً آزاد و بدون دخالت و فشار نیروهای نظامی دولت مرکزی باشد". (4)

حضور مصطفی بارزانی و نیروهایش در ایران ، چه نقشی در ساختار جمهوری مهاباد داشتند؟

برای نقش بارزانی و نیروهایش بر جمهوری کردستان، باید کمی به عقب برگردیم و بدانیم که تحت چه موقعیت و شرایطی بارزانی ها مجبور به آمدن به کردستان ایران شدند. در ماه مه 1930 انگلیسیها حد اقل بر روی کاغذ کشور اسقلال آن را برسمیت شناختند. در آن زمان شیخ محمود جدید التأسیس عراق را از قیومیت خود آزاد کردند و باصطلاح برزنجی نیز توسط انگلیسیها سرکوب شده بود و بدین ترتیب در ایالات کردستان عراق هم آرامش به سبک انگلیسی

برقرار بود. هنوز مردم و مبارزان بارزان به رهبری شیخ احمد بارزانی تا حدودی این امید را از دست نداده بودند که شاید دولت بریتانیا به حقوق ملت کرد نیز توجه کند. اما این استقلال عراق و دستور غیر مستقیم انگلیسیها برای تابعیت کردها از دولت مرکزی، آب پاکی روی دست این بخش از خلق کرد در عراق هم ریخت. بهمین دلیل سر پیچی از اوامر متأسفانه آنگونه که در ماهیت انگلیسی ها بود و دفاع از حکومت مرکزی .دولت و مبارزه علیه بغداد از بارزان آغاز شد یکی از سیاستهای استعمارگرانه آن بحساب می آمد، آنها با تمام نیرو به کمک ارتش دولت مرکزی بر خاستند و بیش از 14 سال علیه بارزانیها در کنار این ارتش و با بمب باران هوایی علیه نیروهای بارزانی جنگیدند. انگلیسیها همان طور که شیخ محمود را بعد از جنگ جهانی اول شکست دادند و حقوق مردم کرد را پای مال کردند، بهمان شیوه، بعد از پایان جنگ جهانی دوم که دست باز تری هم داشتند، بارزانی ها را شکست دادند و 12 هزار نفر خانواده بارزانی همراه سه رهبری جنرال مصطفی بارزانی در تاریخ 11 اکتبر 1945 یعنی پنج ماه بعد از پایان جنگ هزار پیشمرگه مسلح به جهانی به کردستان ایران آمدند. شیخ احمد برادر بزرگتر جنرال مصطفی بارزانی همراه بیشتر خانواده های بارزانی در کردستان عراق ماند و یا از ایران به کردستان عراق باز گشتند.(5)



به محض ورود بارزانی ها به کردستان ایران، آنها از طرف مردم کرد و حزب دمکرات کردستان به رهبری قاضی محمد، مورد استقبال قرار گرفتند. هنگامی که در روز 22 ژانویه 1946 جمهوری کردستان اعلام شد، بارزانی و سه هزار پیشمرگه مسلح او در خدمت این جمهوری در آمدند و جنرال بارزانی بعنوان یکی از چهار جنرال ارتش جمهوری تعیین شد. این یک واقعیت است و باید گفته شود، در واقع حضور دوازده هزار نفر از خانواده ها و عشایر بارزانی همراه سه هزار پیشمرگه در بخش اشغال نشده کردستان ایران خاری بود در چشم حکومت مرکزی و نیروهای مستقر در مناطق اشغالی توسط انگلیسیها نتوانستند به بارزانیها امر و نهی کنند و یا آنها را خلع سلاح نمایند. اما دولت مرکزی از نظر اقتصادی زهر خود را ریخت و به دستور مشاوران غربی توانست تحریم اقتصادی را در مورد کردستان و با شوروی سابق و خود کفا بودن سر زمین آذربایجان آذربایجان به مرحله اجرا در آورد. آذربایجان بدلیل همسایگی کمتر لطمه دید، اما در عوض مردم کرد بویژه مکری که نان دهان خود را با بارزانیها سهیم شده بودند، در تنگنای اقتصادی قرار داشتند. در عوض کمک شایان نیروهای مسلح بارزانی بدلیل تجربه بس غنی نظامی به جمهوری گیر بود. اما در تصمیم تشکیل این جمهوری نقشی نداشتند. قاضی محمد به دلیل همین تجربه غنی جنرال کردستان چشم بارزانی را بعنوان فرمانده نیروهای آذری و کرد در شهرهای آذری و کرد نشین بین دو حکومت خود مختار نیز تعیین نمود.

جمهوری مهاباد توسط کدام دولت در ایران سرکوب شد و چه دولتهای خارجی هم در این زمینه همگام و همراه دولت وقت ایران بودند؟

پاسخ به این پرسش بسیار ساده است و نیاز به توضیح زیاد ندارد. همانطور که در پیش به آن مکررا اشاره شده، دولتهای انگلیس و آمریکا، متحدا موافق یک حکومت مرکزی بودند و از همان جنگ جهانی اول هیچ تمایلی به حقوق

رقیب و یکی از اعضای دولتهای متفق را در مقابل خود ملیتها نشان نمی دادند. بعلاوه چون یک نیروی جدید بعنوان داشتند و این دولت جدید به حقوق ملیتها، حد اقل بر روی کاغذ تمایل نشان می داد، پس بنظر آنها می بایستی در مقابله با او حکومت مرکزی را تقویت کرد. یعنی تمام کوشش آمریکا و انگلیس در ایران آن بود؛ اولاً به مقابله با شوروی این رقیب سر سخت برخیزند و دوما سیاست مرکزیتگرائی خود را به پیش ببرند. بهمین دلایل نهایت کوشش را می کردند، به بهانه های مختلف از حکومت مرکزی علیه هر اقدام دمکراتیک ملت‌های غیر حاکم، حمایت کنند و نگذارند ابتدائی ترین اقدامات دمکراتیک در آن مناطق عملی شود. لذا کاملاً روشن بود که با کمک همه جانبه دیپلماتیک، نظامی و اقتصادی و علاوه بر همه اینها تفرقه اندازی در میان مردم و نیروهای مبارز ملت‌ها، بکوشند سیاست خود را به پیش ببرند. نهایتاً قادر شدند این حکومت‌های محلی را نیز نابود کنند.

ملی گرایان آن زمان از جمله دکتر مصدق و سایرین در رابطه جمهوری مهاباد و سرکوب آن توسط رژیم پهلوی چه موضعی داشتند؟

متأسفانه افکار و نظرات همه افراد جبهه ملی که بعدها از ملی گرایان تشکیل شد و با زنده یاد دکتر مصدق بظاهر همکاری می کردند، یکسان نبود. ملی گرایان از یک طیف وسیع تشکیل شده بودند که از افراد راست سومکائی تا نیروهای مترقی و دمکرات مانند افراد تشکیل دهنده حزب ایران را در بر می گرفت. لذا نظر همه نمی توانست نسبت به ملت‌های ایران و بویژه نسبت به جمهوری کردستان و سرکوب آن یک دست باشد. البته شخص دکتر مصدق با افکار دمکراتیکی که داشت، قلباً هیچ موافق سر کوب نبود و بسیار مایل بود مسائل ملت‌های ایرانی (به قول ایشان اقوام ایرانی) به طریق مسالمت آمیزی حل و فصل شود. اما او در آن زمان قدرت اجرائی نداشت. این مسئله بر هیچ کسی بویژه بر اکثر هواداران امروزی ایشان پوشیده نیست که زنده یاد دکتر مصدق آرزوی برقراری حکومتی را در ایران چند ملیتی آن کشور کوچک اروپائی تحصیل کرده بودند و مفهوم حقوق انسانی می کرد که همانند سویس باشد. چون خود ایشان در و اتنیکی را خوب درک می کردند. باید یاد آوری کرد، تعداد ملی گرایانی که موافق با سرکوب این جنبش دمکراتیک حق کشی نبودند. آنها در مجلس شورای ملی در اقلیت قرار داشتند و تعدادی هم خط میانی می رفتند و یا در برابر سکوت می کردند. تعدادی هم که بعدها حزب راست سومکائی را به رهبری مظفر بقائی تشکیل دادند، موافق سرکوب بودند و شوروی را بهانه می کردند که باصطلاح می خواهد تجزیه کشور را به پیش ببرد که اصلاً واقعیت نداشت. یعنی نه ارتش شوروی در کردستان نفوذی داشت و نه رهبران کرد قصد جدائی از ایران را داشتند. اگر همه ملی گرایان همانند مصدق فکر و عمل می کردند، اکنون ما روزگار دیگری می داشتیم. باز هم متأسفانه امروزه بسیاری از نام نیک خواب دکتر محمد مصدق، برای رسیدن بقدرت در ایران سوء استفاده می کنند. آرزو می کنم نیروهای مترقی مصدقی از بیدار شوند و خط خود را از خط عوامفربیان و سوء استفاده جویان جدا کنند. یا حد اقل آنها را با مفهوم درست دمکراسی آشنا سازند.

چرا قاضی محمد و یارانش وقتی که شکست را حتمی می دانستند با وجود خطر اعدام باز هم در مهاباد ماندند؟

همین نکته مهم شخصیت والای قاضی محمد و همراهانش را برجسته نموده که آنها در کنار مردم ماندند و مانند دیگران میدان را خالی نکردند. زنده یاد دکتر قاسملو در چهل سال خبات آورده است: "آخرین بار در 16 دسامبر 1946 هنگامی که جنرال بارزانی به دیدن قاضی محمد آمد و با اصرار از ایشان تقاضا کرد که همراه نیروهای بارزانی برود. جنرال بارزانی تضمین کرد که همه آنها حاضرند او را با دل و جان بپذیرند. قاضی در پاسخ گفت: «من می دانم که جانم در خطر است، اما این زیاد مهم نیست. من ملت را تنها نمی گذارم.» (6)

در اینجا خالی از فایده نیست اگر بخش کوتاهی از محاکمه زنده یاد قاضی محمد را در دادگاه نظامی رژیم شاه در این رابطه بیاوریم که خود تأییدی بر این ادعا است، چرا قاضی ها ایران را ترک نکردند و حاضر شدند در کنار خلق بمانند و جان بدهند.

دوباره سؤال شد: آیا در حالی که با هم تماس داشتید، ملا مصطفی چیزی را به شما سپرد و چه نقشی ای برای آزادی شما داشت؟

در جواب قاضی گفت: تا قبل از زندانی شدنم ملا مصطفی خیلی اصرار کرد با او بروم و به بیگناهی خودم دل خوش نکنم. ملا مصطفی تصویر حقیقی شما عجم ها را برایم کشید و مرا حالی کرد که شماها «عجم ها» چطور و چی هستید.

سرهنگ عطایی پرسید: پشیمان نیستی که با او نرفت؟

قاضی جواب داد: اگر خداوند متعال این شیوه مرگ را خود به هلاکت دادن حساب بکند هرگز پشیمان نیستم زیرا پیمان بسته ام با ملت زندگی کنم و بخاطر شان بمیرم. اگر من می رفتم افراد زیادی از مهاباد و ملت کرد را بجای من اعدام می کردید. حال خوشحالم برای اولین بار بدون گناهی کشته می شوم. دوم به عهد و پیمان خود وفا کردم، و امیدوارم نزد خداوند متعال رو سفید دنیا و قیامت باشم و نزد ملت هم همینطور.

سؤال: آیا وقتی در زندان بودی بارزانی هیچ نقشی ای برای آزادی تو داشت یا چیزی دیگر؟

قاضی جواب داد: بله بارزانی من را آگاه کرد که اگر بخواهم، او شبی تعدادی پیشمرگه خود را می فرستد و هر طور شده مرا از زندان آزاد می کند. ملا مصطفی مقصودش این بود که من زندانی و کشته نشوم.

سؤال: چرا این کار را نکردید؟

جواب: خود من نخواستم.

سؤال: چرا؟ و به چه علت نمی خواستید از اسارت رهایی یابید؟

جواب: به چند علت نمی خواستم.

سرهنگ عطایی پرسید: این علتها چه بودند؟

قاضی گفت: بخاطر عهد و پیمانی بود که گفتیم. دوم بخاطر اینکه از خونریزی جلوگیری کنم و خصوصاً بخاطر (زنده) ماندن من کشت و کشتار نشود." (7)

چرا کردهای اهل تشیع؛ در جریان قاضی محمد حضور و تاثیر زیادی ندارد؟

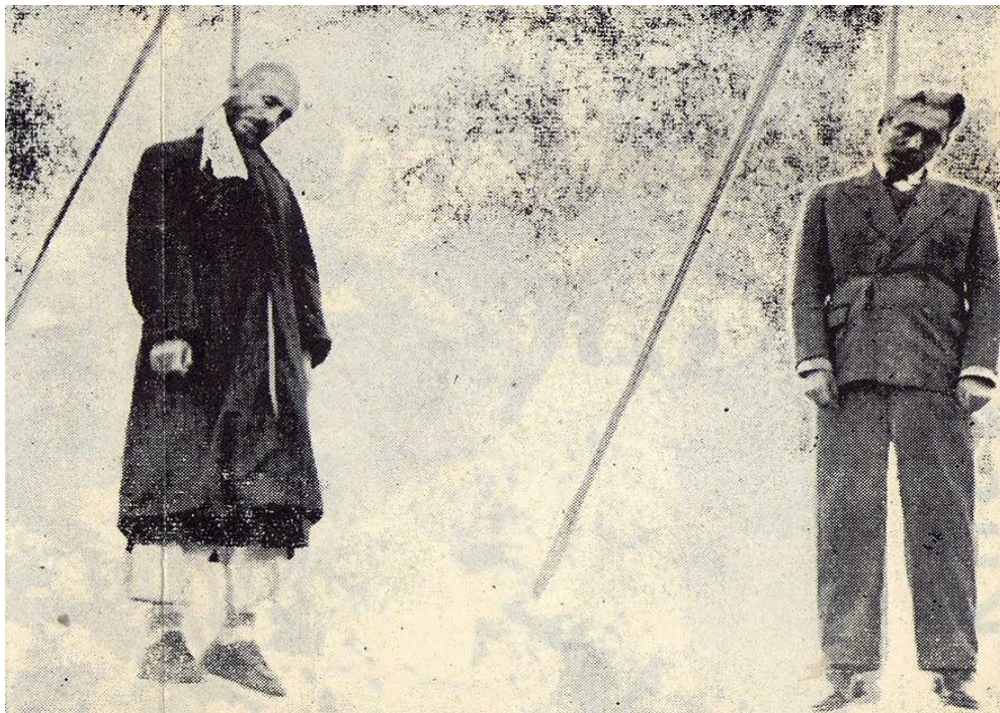
برای پاسخ به این پرسش، باید خود را در مکان و زمان آن دوره ببینیم. تا قبل از جنگ جهانی دوم سیاست رهبران جهان استعماری و دیکتاتوران در منطقه خاورمیانه و آسیای صغیر تقویت حکومتهای مرکزی و یک سان سازی ساکن کشورهای تحت سلطه بود. بهمین دلیل و پیش از همه اتاترک ترکیه و به تقلید از او رضاخان میر پنج هر دو کوشیدند این مسئله یک سان سازی را از شهرهای بزرگ و مناطق تحت کنترل خود آغاز کنند. یک سان سازی را از ترویج زبان حکومتی آغاز کردند و دستور دادند در مدارس بجز ترکی در ترکیه و فارسی در ایران به زبان دیگری صحبت نشود. کوشیدند مسئله دشمنی مصنوعی بین سنی و شیعه و سنی و علوی را تا حد امکان دامن بزنند که این دو عامل فوق آنها خود مردمان کرد را از هم دور می کرد و حتا در مقابل هم قرار می داد. معلوم بود که با حاکمیت شوم نا آگاهی به مسئله ملی و کم سواد توده ها، تبلیغات زهر آگین حکومتهای مرکزی می توانست، اثر مخرب خود را بر مردم حد اقل در کوتاه مدت بگذارد. این یکی از عوامل بوجود نیامدن جو همکاری بین مبارزان کرد شمال و جنوب می توانست باشد. عامل دیگر نبودن ابزار و وسایل ارتباطی بین این نیروها در شهرهای کرد نشین و نداشتن امکان برای تبلیغ و روشنگری بود.

خوشبختانه اکنون که دنیا عوض شده و تکنولوژی مدرن ارتباطات بوجود آمده، به عینی ملاحظه می شود که کردستان جنوبی یعنی مناطق کرمانشاه، ایلام و کلهر و گوران فعالتر شده اند و حد اقل دارند با سرعتی وصف ناپذیر ملی گرائی

در حال پیشرفت است. امروزه فعالیت جوانان کرد در مناطق ذکر شده در زمینه های زبانی و فرهنگی و غیر لایق ستایش است. به قول یکی از جوانان پرشور و دانشجوی کرد انقلاب بعدی از کرماشان پایتخت کردستان، آغاز می شود

منابع

1. کریس کوچرا، پاریس 1979 صفحه 153 تا 189 و ترجمه فارسی صفحات 344 تا 349 و کتاب جمعه سال اول، شماره 19 تهران صفحه 14 و 29. همه اینها در کتاب یک سال حکومت خود مختار در کردستان، صفحه 195 گلمراد مرادی
2. مکاتبات کنسولگری انگلستان با سفارت آن کشور بین سالهای 1941 تا 1942 آرشیو وزارت خارجه بریتانیا در کتاب یک سال حکومت خودمختار در کردستان، صفحات 195 تا 203 در رابطه با ملاقات قاضی با افسران آمریکائی و انگلیسی و رفتن سران کرد به باکو (شوروی سابق)، تلگراف کنسول انگلیس در تبریز به سفارت انگلیس در تهران 18 اکتبر 1942 و غیره
3. روزنامه شهباز 10 دی ما 1324 برابر 31 دسامبر 1945، نقل قول از پیر روندوت، درسزمین اسلام، شماره 34، ص 118، سال 1946 به یک سال حکومت خودمختار کردستان صفحه 237 به زبان آلمانی نیز مراجعه شود
4. مصاحبه قاضی با خبرنگاران متمنی است به کتاب جنبش کرد نوشته کریس کوچرا، لوسیان رامبوت، کردها و راه آنها و به یک سال حکومت خود مختار در کردستان مرادی، مرجعه فرمائید
5. آرشیو وزارت خارجه انگلیس پرونده اف. او. 371-45478 فایل شماره 239 صفحه 214 گزارش از تبریز. نقل قول شده از طرف مرادی در کتاب یک سال حکومت خودمختار کردستان صفحه 238
6. یک سال حکومت خود مختار در کردستان به زبان آلمانی، صفحات 276 و 277.
7. گزارش محاکمه دادگاه نظامی ارتش تهیه کننده سروان کیومرث صالحی در مجله ارتش آرشیو ارتش ایران. نقل شده از (لقمان حاجی و بدرالدین صالح)



بررسی سایه های جمهوری مهاباد قسمت پنجم

مصاحبه با کاک جلیل گادانی



در رابطه با سایه های جمهوری مهاباد سری به فرانسه زدیم تا با آقای جلیل گادانی متولد 1312/12/12 در شهرستان مهاباد گفت و گویی داشته باشیم . آقای گادانی فعالیت سیاسی خود را از خرداد ماه سال 1327 در حزب دمکرات آغاز کرد. بیش از 60 سال است که رهرو این حزب می باشد. وی حدود 13 سال را در زندان بسر برده است و دو بار تا پای اعدام رفت. علاوه بر این چند سال هم در تبعید بسر برده است و قریب 6 سال کادر مخفی حزب بوده است و اینک قریب 28 سال است که با رژیم جمهوری اسلامی ایران در پیکار سیاسی - نظامی هستند . بسیاری از مراسمات کومه له ژ-ک را دیده و بعداً " ناظر اغلب صحنه های تشکیل جمهوری کردستان و فعالیت آن جمهوری در شهر مهاباد بوده است . آقای گادانی سه جلد کتاب در مورد حزب دمکرات کردستان آماده و چاپ کرده اند، دو جلد بنام، پنجاه سال خه بات و کتاب سوم بنام ، با نه بیته دروی پاش مردوو، در جلد اول ، پنجاه سال خه بات ، با ختصار در مورد کومه له ژ-ک و نیز تشکیل حزب دمکرات کردستان و تاسیس اولین جمهوری کردستان مطالبی نوشته اند. عده ای نیز در نوشته ها و تزه های دانشگاه هیشان بآنها استناد نموده اند.

خاطرات و تجربیات کاک جلیل گادانی قسمتی از تاریخ معاصر کرد است. تلاش من این است در رابطه با جمهوری مهاباد، تجربیات، شنیده ها و اطلاعات وی را در اختیار همگان قرار دهم

آقای گادانی جمهوری مهاباد حاصل تجربه ذهنی چه کسانی بود و آیا از طرف کشورهای غربی حمایت می شد؟

تشکیل جمهوری مهاباد حاصل تجربه سالیان دراز مبارزه ملت کرد در بخشهای مختلف کردستان و بویژه روشنفکران کرد پس از رهائی از چنگال خونین رضاشاه پهلوی و استفاده از فرصتی بود که در این منطقه پیش آمده بود . حزب دمکرات کردستان به رهبری قازی محمد این اندیشه را شکل داد و جامه عمل پوشاند . قبل از تشکیل جمهوری در مهاباد در بخش کوچکی از اتحاد جماهیر شوروی در منطقه ای حد فاصل میان آذربایجان و ارمنستان جمهوری کوچکی بنام جمهوری سرخ ، در لا چین تشکیل شده بود که بدست استالین منحل گردید.

جمهوری کردستان نه تنها از طرف کشورهای غربی آنزمان حمایت نمی شد بلکه دو دولت غربی امریکا و بریتانیا در عدم استقرار جمهوری و نهایتاً" باز یافتن تسلط حکومت مرکزی بر منطقه کردستان آزاد نقش موثر داشتند و از طریق عوامل خود و حکومت تهران هم جمهوری کردستان و هم اتحاد جماهیر شوروی را تهدید می کردند، بالاخره در اثر خدعه و نیرنگهایشان جمهوری کردستان از هم پاشید.

آیا رهبران جمهوری مهاباد واقعا دیدگاه تجزیه طلبی داشتند؟

در کلیت خود وانمود می شد که اگر عدالت واقعی و حتی مغایر قانون اساسی آنزمان و تاسیس انجمنهای محلی پیش بینی شده در آن قانون تطبیق و پیاده می شد کردها موافق جدائی از ایران نیستند. حتی پیشوا قازی محمد در چند مصاحبه نیز به این مسئله اشاره فرموده بودند.

ولی به نظر من به چند دلیل زیر ملت کرد از انجاکه تحت شدید ترین ستمها از جانب حکومتهای ایران ترکیه و همچنین عراق و سوریه (دو حکومت جدید التاسیس) قرار گرفته بودند آماده نبودند زیر سلطه این حکومتها بمانند: دلایل مورد نظر من برای ثبوت این ادعا بشرح زیرند.

1- تصویب و بر افراشتن پرچم کردستان در روز 1324/9/26 طی مراسم باشکوه و رسمی بحضور هزاران نفر و نصب آرم حزب دمکرات کردستان در وسط آن، این آرم در اولین کنگره حزب بتصویب رسیده بود.

2- اسم حزب (حزب دمکرات کردستان) در همان کنگره اول به تصویب رسیده بود و نام ایران بعدها در کنگره سوم حزب پس از سی سال بآن افزوده شد.

3- سخنرانی پیشوا قازی محمد در روز اعلام جمهوری 1324/11/2 در میدان چوارچرا ، که عینا" در روزنامه کردستان آنزمان چاپ شده و این روزنامه ارگــــــــــــان رسمی حزب بوده گرایشهای ملی بسیار واضحی را نشان می دهد.

4 - اعلام جمهوری در چهارچوب حکومت پادشاهی نمی گنجد و دلیل از همه بارزتر این مدعاست که چرا اسم این حکومت "جمهوری کردستان" بود. به گمان من صرفا" به منظور جدائی بوده است.

5- همانروز اعلام جمهوری کردستان 20 هزار نفر از شرکت کنندگان متینگ خواستار آزادسازی هر چه زودتر بخشهای دیگر کردستان هستند و این قطعنامه در روزنامه شماره 11 کردستان بچاپ، رسیده است.

6- پس از تشکیل کابینه جمهوری کردستان هیچکدام از تابلوها و مهرهای رسمی وزارتخانه ها و ادارات جمهوری کردستان واجد نام ایران و اصطلاح خودمختاری نبودند. علاوه بر اینکه خودم این دو واژه را بر هیچ تابلویی ندیده ام در اسنادی هم که برای نمونه به آنها استناد شده و جزء مکاتبات آنزمان به شمار می آیند بچشم نمی خورد.

حضور مصطفی بارزانی و نیروهایش در ایران ، چه نقشی در ساختار جمهوری مهاباد داشتند؟

بارزانیها تحت فشار نیروهای عراقی و هواپیماهای بریتانیایی از مرز اشنویه وارد خاک کردستان شرقی شدند. و مورد استقبال مردم قرار گرفتند. حزب دمکرات کردستان نیز برای اسکان آنان تلاش فراوان نمود. بارزانیهای جنگجو خود مقداری سلاح داشتند. جمهوری کردستان نیز آنها را بهتر و بیشتر تسلیح کرد. ملا مصطفی را درجه ژنرالی بخشید و عده ای از افسران کرد عراقی که قبلا" عضو حزب هیوا بوده و بعدا" به شورش بارزان پیوسته بودند با درجات ارتشی خود به خدمت در نیروی پیشمرگ جمهوری کردستان گماشت و مردان و جوانان جنگجو را نیز روانه آموزشگاه نظامی کرد و بعداز آنکه دوره آموزشی را ببایان رساندند اکثر آنان روانه جبهه های سقز و سردشت و تکاب شدند و دلاوریها از خود نشان دادند. می توان گفت فرماندهان نظامی که همراه آنان بودند، نقش موثــــــــــــری در تشکیل نیروهای مسلح جمهوری داشتند و خود ملا مصطفی یکی از فعالترین و صادقترین ژنرالهای کردستان بود و بر خلاف بعضی عشایر دیگر منطقه تا آخرین لحظه به جمهوری کردستان و شخص پیشوا قاضی وفادار ماندند.

جمهوری مهاباد توسط کدام دولت در ایران سرکوب شد و چه دولتهای خارجی هم در این زمینه همگام و همراه دولت وقت ایران بودند؟

در اساس حکومت شاهنشاهی به هیچ وجه نمی توانست جمهوری کردستان را تحمل کند برای اضمحلال آن جمهوری نوپا به هزاران نیرنگ و دروغ دست زدند. دولت قوام السلطنه با فریبکاری تمام و وعده دادن نفت شمال به استالین آن کشور را که تا حدی نقطه امید جمهوری کردستان و حکومت ملی آذربایجان بود فریب داد. تهدید بریتانیا و امریکا برای

تخلیه بقیه نیروهای شوروی از آذربایجان نیز عوامل مهمی بودند. تحریک عشایر از طرف کنسول خانه بریتانیا در تبریز و حتی به روایتی توزیع اسلحه در میان آنها و از سوی دیگر کار برد اولین بمب اتمی امریکا در هیروشیما و ناکازاکی ژاپن و وحشت شوروی از این رویداد فاجعه بار، هم در این فعل و انفعالات بی تاثیر نبود. مسلماً دولتهای همجوار ایران اگر مستقیماً وارد عمل نشدند، غیرمستقیم از طریق دیپلماسی از یورش ارتش به آذربایجان و سپس به کردستان استقبال کرده اند. زیرا این دولتها مدام برای کارشکنی کردها اتفاق نظر دارند و این امر هنوز چشمگیر و واضح است.

ملی گرایان آن زمان از جمله دکتر مصدق و سایرین در رابطه جمهوری مهاباد و سرکوب آن توسط رژیم پهلوی چه موضعی داشتند؟

در میان ملی گرایان با توجه باینکه طیف فکریشان متفاوت بود نمی توان به گونه واضح و قطعی اظهار نظر کرد، ولی کسانی بوده اند که در اروپا تحصیل کرده و کم و بیش با سیستم چند ملیتی و دموکراتیک آشنائی داشتند. هر چند احتمال دارد افرادی چون دکتر محمد مصدق که بعدها نیز در زمان نخست وزیری خود گامهای مثبت برداشت علاقمند به حل مساله اقلیت های قومی بگونه ای بودند که تسلط حکومت مرکزی محفوظ باشد ولی به باور من هنوز بسیاری از ملی گرایان مساله یک ملت بودن و یک خاک بودن در ایران را کماکان وحی منزل و لا تغییر می پندارند و عقیده چندانی بحقوق نه تنها ملیتهای مختلف ایران ندارند، بلکه مخالف سر سخت واژه ملیتها هستند و برای اقوام (بقول خودشان) نیز هیچ حق و حقوقی قائل نیستند. اغلب آنان موئید اقدامات حکومت مرکزی بودند و از هیچکدام از احزاب آنزمان بخصوص ملی گرایان سندی دال بر محکومیت سرکوب جمهوری کردستان و اعدامها در دست نیست و اعتراضی به کشته شدن بیش از ده هزار نفر آذربایجانی در جنگهای داخلی نیز نکرده اند که بیشتر آنان از طرف نیروهای حکومتی بصورت گروهی تیرباران شده اند. تا جایی که من میدانم هنوز هم تا در کردستان صحبت از آزادی و دموکراسی می شود در راستای رهائی ایران از چنگال خونین آخوند یسم که هزاران نفر در سنگر آزادیخواهی جان باخته اند. آماده اعتراف بمبارزه بر حق ملت کرد نیستند و شونیزم فارس کماکان هر حرکت آزادیخواهی را نه تنها در کردستان بلکه در همه نقاط ایران از ناحیه هر یک از ملیتها را با انگ تجزیه طلبی مخدوش و محکوم می کنند.

چرا قاضی محمد و یارانش وقتی که شکست را حتمی می دانستند با وجود خطر اعدام باز هم در مهاباد ماندند ؟

قازی محمد خیلی راحت می توانست مانند پیشه وری و عده دیگر از سران فرقه دمکرات و حکومت ملی آذربایجان هم به کشور همجوار برود، هم از طرف روسها وسایل لازم مهیا می شد و پیشنهاد هم کرده بودند که به شوروی برود. لیکن قازی محمد خود را مبعوث مردم در این سمت می دانست و به مردم کرد قول داده بود تا آخرین نفس در کنارشان بماند.

از طرف دیگر کشتار فاجعه بار بیش از ده هزار نفر در آذربایجان و وقوع چنین وضعیتی در غیاب پیشوا در کردستان نیز احتمال می رفت. از طرف دیگر بارزانی اصرار بسیار ورزید تا پیشوا را همراه خود ببرد ولی او با وجدان راحت مرگ شرافتمندانه را بیشتر بخاطر حفظ آرامش در کردستان و جلوگیری از کشتار جمعی مردم از طرف رژیم پهلوی را پذیرفت.

پیشوا به شهادت رسید ولی با طرح حقایق در دادگاه و بر شمردن ستمهایی که از طرف حکومت مرکزی و ارتش شاه بر ملت کرد و سایر مردم کشور اعمال شده بود و همچنین با نشان دادن آنها از خود گذشتگی و بزرگواری نام خود را در تاریخ مبارزه ملت کرد جاویدان کرد.

چرا کردهای اهل تشیع ؛ در جریان قاضی محمد حضور و تاثیر زیادی ندارد ؟

در آن شرایط رابطه و آمد و رفت در میان شهرهای کردستان بسیار کم بود. حکومت پهلوی نیز این محدودیتها را بیشتر کرده بود و مضافاً سعی کرده بود اختلاف بین شیعه و سنی را تشدید کرده و خود از آن بهره برداری بیشتر بکند.

گذشته از آن در موقعیت آن زمانی احساس ملی در آن مناطق بسیار ضعیف بوده و تحت الشعاع احساس مذهبی قرار گرفته بود.

بی گمان اگر جمهوری کردستان دوام بیشتر پیدا می کرد پس از اندک مدتی مساله ملی و آشنایی شهروندان کرد شیعه مذهب دستخوش تغییرات چشمگیر می شد، همانطور که در سالهای اخیر به سبب مرادات بیشتر در میان شهرها و روابط روز افزون بین قشرجوان، دانشجو و روشنفکران کرد احساس ملی بشدت تقویت شده و گاهی اوقات ملاحظه می شود که آنها نیز برای هر نوع فداکاری در راه نیل بحقوق ملی در جنبش ملی شرکت مستقیم دارند و طی سالهای اخیر در این راه صدها قربانی داده اند، من بر این باورم که باید احزاب ملی بیشتر در آن مناطق به فعالیت پردازند و این امر از ضرورتهای مبرم است. بدیهی است که مبدیای کرد بخصوص تلویزیونها در این رابطه می توانند نقش بسیار مهمی ایفا نمایند.

